



درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۸ بهمن ۱۳۹۹

موضوع کلی: سوره بقره

مصادف با: ۴ رجب ۱۴۴۲

موضوع جزئی: آیه ۳۷ _ بخش اول: تلقی کلمات _ مطلب پنجم: متلقى _

جلسه: ۴۱

مطلب ششم: مراتب تلقی

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ﴾

خلاصه جلسه گذشته

بحث در مطلب پنجم از مطالبی است که در آیه ۳۷ سوره بقره می‌بایست مورد بررسی قرار گیرد. عرض کردیم مطلب پنجم درباره متلقى است که منظور از آن کیست. بخش اول آیه درباره تلقی کلمات است. یکی از بخش‌هایی که باید در این بخش معلوم شود این است که است متلقى کیست. آیا متلقى خصوص آدم است یا آدم و حواء. گفتیم متلقى هم آدم است و هم حواء؛ به دو شاهد هم استناد کردیم و گفتیم بر اساس این شواهد کسانی که کلمات را تلقی کردند آدم و حوا بودند. لکن یک سوال پیش می‌آید که چرا با اینکه هر دو تلقی کننده کلمات بودند اما فقط اشاره به نام آدم شده و سخنی از حواء به میان نیامده؟

عدم ذکر نام حواء

از مجموع آیات استفاده می‌شود که به دو دلیل اشاره ای به نام حوا نشده و عدم اشاره به نام حوا به معنای خارج بودن او از تلقی نیست.

وجه اول

وجه اول این است که اساسا آدم اصل بوده و آدم فرع. منظور از اصل بودن و فرع بودن این است که آدم خلیفه خداوند بوده است. نه اینکه آدم چون مرد است مثلا نام او آمده و حواء چون زن است نام او نیامده و این نشان می‌دهد که اصل رجال اند و نساء فرع محسوب می‌شوند. آدم نه بما انه رجل بل بما انه خلیفه من ناحیه الله ذکر شده و قهرا خلیفه با توجه به شئون مختلفی که برای او تصویر می‌شود اصل است و دیگران ولو همسر باشد، فرع محسوب می‌شوند. اینجا ذکر نام آدم به عنوان خلیفه، قهرا در دلش آن فرع را هم دارد. پس بواسطه اینکه آدم اصل بوده و حوا فرع، نام حوا ذکر نشده.

وجه دوم

وجه دوم این است که گناه و خطیئه آدم سنگین تر از گناه و خطیئه حوا بوده. آدم هم به جهت جایگاه و شأن خود، مرتبه وجودی و میزان معرفتش به حقایق این عالم، طبیعتا انتظار بیشتری از او می‌رود. در مرحله تعلیم اسماء که در گذشته به آن اشاره شد (و علم آدم الاسماء کلها)، مرتبه ای از علم به اسماء را هم شاید حواء پیدا کرده هرچند بر خلاف تلقی کلمات نمی‌توانیم به وضوح دلیل روشنی برایش بیاوریم که تعلیم اسماء شامل حواء هم شده، ولی به هر حال با توجه به اینکه آدم خلیفه خدا محسوب شده و مسجود ملائکه واقع شده، دارای سعه وجودی و مرتبه معرفتی بالاتر از حواء بوده،

آنگاه طبیعتا کسی که در مرتبه معرفتی بالاتری قرار داشته، صدور گناه و خطیئه از او بیشتر خلاف توقع است. این امری متعارف است، کسی که اطلاع کمتری دارد با یک عالمی که در مسائل دینی آشنا هست، یکسان دیده نمی‌شوند. اگر خدای ناکرده از یک عالم دینی گناه و خطیئه سر بزند نسبت به کسی که اطلاعی ندارد، گناهش سنگین تر است و لذا نمی‌توان این دو را یکسان دید. بر همین اساس وقتی مسئله گناه و خطیئه مطرح می‌شود، بخاطر سنگین تر بودن این خطیئه و طبیعتا اهمیت بیشتر توبه او فقط به آدم اشاره شده است لذا می‌فرماید: «فتلقى آدم من ربه كلمات فتاب عليه»، هم در مسئله تلقی و هم در مسئله توبه، اینجا به آن اصل و محور اشاره شده. البته در مورد توبه در آیات دیگر دیدید که هم به آدم و هم حواء نسبت داده شده؛ «قالا ربنا ظلمنا أنفسنا» پس علت اینکه تلقی و توبه در اینجا اسناد به آدم داده شده و ضمیر مفرد آورده شده این است که آدم اصل و حوا فرع است. علت دیگر این است که خطیئه آدم سنگین تر و ثقیل تر است نسبت به حوا و لذا محور نقل این ماجرا قرار گرفته.

تنظیر به دو مورد

البته این بدون سابقه و نظیر هم نیست. یعنی اینکه کاری مربوط به گروهی باشد ولی آن را به اصل و اساس در آن گروه نسبت دهند، در خود قرآن هم نظیر دارد. این تنظیر برای این است که این امر غیر مرسوم و غیر متعارف تلقی نشود. من دو نمونه در اینجا ذکر می‌کنم:

مورد اول

در جریان حضرت موسی و خضر وقتی که سوار کشتی شدند خداوند متعال می‌فرماید: «فانطلقا حتی اذا رکبا فی السفینة». این دو نفر سوار کشتی شدند در حالی که در اصل داستان طبق نقل خود قرآن سه نفر سوار کشتی شدند، خضر، موسی، یوشع بن نون، چون یوشع بن نون هم حضرت موسی را همراهی می‌کرد و لذا سه نفری سوار کشتی شدند اما در اینجا خداوند متعال می‌فرماید: «فانطلقا حتی اذا رکبا فی السفینة»؛ یه حسب قاعده باید می‌گفت: فانطلقوا حتی رکبوا و به صورت جمع می‌آمد. اینجا دیگر یوشع بن نون را در نظر نگرفته چون اصل موسی بوده و او تابع موسی شمرده می‌شده. پس این نظیر دارد که یک کسی که اصل و محور است، فقط نگاه به او باشد و آن همراه و تابع مورد نظر قرار نگیرد.

مورد دوم

بالاتر از این راجع به خود خدا و پیامبر اینچنین تعبیر شده. در آیه «و الله و رسوله أحق أن یرضوه»^۲ معنای آیه این است: خدا و رسولش سزاوار ترند که او راضی شوند. در اینجا هم رضایت خدا و رسول مورد نظر است، لذا وقتی می‌خواهد نام ببرد می‌گوید: «و الله و رسوله»، اما در ضمیر دیگر اشاره ای به رسول نمی‌شود. اینهم هم بخاطر این است که خداوند

۱. سوره کهف، آیه ۷۱.

۲. سوره توبه، آیه ۶۲.

اصل است و رسول فرع و تابع او است. اگر رضایت خداوند حاصل شود، قطعاً رضایت رسول هم در دل آن هست. در موارد مشابه بالاخره یکی به عنوان اصل و محور و دیگری به عنوان فرع دیده می‌شود.

حال اینکه به چه دلیل یکی اصل می‌شود و دیگری فرع ممکن است دلایل مختلفی داشته باشد. در داستان آدم و حوا یک عامل باعث این اصل و فرع شدن است و آن اینکه مثلاً آدم خلیفه خدا است و حوا خلیفه خدا نیست. اینجا هم این است که خدا اصل است و رسول فرع است و معلوم است که دلیل و وجه اصل بودن او چیست. یا در مورد موسی و یوشع بن نون هم همینطور است. پس این نظیر دارد و امری غیر متعارف نیست.

مطلب ششم: مراتب تلقی

اما مطلب ششم که خیلی مختصر به آن اشاره می‌کنیم، درباره مراتب تلقی است. در مراتب تلقی دو جهت باید مورد توجه قرار بگیرد.

جهت اول

یک جهت عمده این است که تلقی کننده چه ظرفیتی دارد. سعه و گنجایش وجودی او چقدر است. قطعاً ظرفیت دل و قلب هر چه گسترده تر باشد، معارف و حقایق بیشتری را می‌تواند آخذ کند. اگر این ظرفیت کوچکتر باشد، معارف کمتری در او جای می‌گیرد. البته این امری روشن است. مثلاً شما لیوان کوچکی را در نظر بگیرید نسبت به یک حوض بزرگ و بعد از آن استخر و دریاچه، طبیعتاً هرچه گنجایش ظرف بیشتر باشد، آب بیشتری در آن جای می‌گیرد. قلوب انسان‌ها هم اینچنین است؛ هرچه قلب و دل انسان فراخ تر باشد، ظرفیت بیشتری برای آخذ حقایق و معارف دارد. بر این اساس حتماً گنجایش قلب و دل آدم بیشتر از قلب و دل حوا بوده. او خلیفه خدا است، به او تعلیم اسماء شده، اگر کلمات را هم تلقی کرده دریافت او قطعاً وسیع تر از چیزی است که حوا تلقی کرده. بنابراین با توجه به جایگاه حضرت آدم وسعه وجودی او ما می‌توانیم بگوییم آنچه که آدم تلقی کرده قطعاً نسبت به آنچه که حوا تلقی کرده چه بسا قابل مقایسه نباشد. این یک جهت که تفاوت مرتبه در تلقی ایجاد می‌کند.

جهت دوم

یک جهت دیگر بر می‌گردد به اینکه این کلمات چه باشند. ما در ادامه راجع به کلمات بحث خواهیم کرد که اصلاً این کلمات چه هستند. چون بخش اول آیه ۳۷ تلقی کلمات است و بخش دوم راجع به توبه است که بعداً عرض می‌شود. تا اینجا شش مطلبی که عرض کردیم همگی درباره تلقی است. در ادامه درباره کلمات و اینکه منظور از کلمات در این آیه چیست بیشتر بحث خواهیم کرد. قهراً اینکه این کلمات چگونه تفسیر شوند و منظور از این کلمات چه باشد، خودش اختلاف مرتبه در تلقی ایجاد می‌کند. معلوم است که اگر مثلاً ما گفتیم منظور از کلمات همان کلام و الفاظ است با اینکه مثلاً بگوییم کلمات حقایق انوار انسان‌های کامل است، خیلی با یکدیگر تفاوت دارد. یک اختلاف مرتبه فاحشی بین این دو مرتبه وجود دارد. این هم باعث تفاوت مرتبه می‌شود در مسئله تلقی.

پس مراتب تلقی بواسطه دو عامل یا دو جهت پدید می‌آیند. یکی بواسطه ظرفیت تلقی و دیگری بواسطه حقیقت کلمات. اولی مسلم بوده که ظرفیت آدم و حوا متفاوت اند لذا می‌توانیم بگوییم که مرتبه تلقی آدم بسیار برتر و بالاتر است از مرتبه تلقی حوا. جهت دوم مربوط به خود کلمات است، اگر فرض کنیم که خود این کلمات وجود مشکک باشند، منافاتی ندارد که آدم مرتبه اعلائی این کلمات را أخذ کرده باشد و تلقی کرده باشد و حوا مرتبه پایین تری از آن را دریافت کرده باشد. این خودش باعث اختلاف مرتبه می‌شود و این اختلاف هم ناشی از آن است که آن کلمه یا کلمات را چگونه تفسیر کنیم که در ادامه بحث آن هم معلوم می‌شود.

تقریباً با این شش مطلبی که گفتیم اجمالاً بحث‌هایی که مربوط به تلقی لازم بود در اینجا مطرح شود ارائه شد. در ادامه بالاخره مسئله کلمات هم باید بررسی شود که منظور از این کلمات چیست.

سوال:

استاد: بالاخره توبه از ناحیه هر دو واقع شده یا خیر؟ با اینکه می‌بینیم توبه از ناحیه هر دو بوده، اما نوعاً «تَابَ عَلَيْهِ» دارد و به صورت ضمیر مفرد آمده. پس توبه از ناحیه هر دو بوده ولو اینکه مفرد گفته شده. اما این توبه با تلقی هیچ ارتباطی ندارد یا مرتبط است؟ اگر گفتیم تلقی زمینه ساز توبه شده، نمی‌شود این تلقی برای حوا اتفاق نیافتاده باشد. اتفاقاً تلقی کلمات که من گفتم منظور از آن تلقی چیست، یعنی در واقع یک حقیقتی را، یک جایگاه و مقامی را این‌ها برای انسان کامل دیدند که رشک بردند به آن مقام و فهمیدند چقدر از آن مقام فاصله گرفتند و باید برگردند. این خودش توبه بود؛ احساس پشیمانی و ندامت و استغاثه به درگاه خداوند که ما را برگردان به آن جایگاه و ما را ببخش. لذا منافات ندارد که هم ربنا ظلمنا گفته باشند، و هم آن انوار را دیده باشند و هم رشک و حسد برده باشند به معنای مثبتش به آن جایگاه و این‌ها همگی در واقع آن حالت توبه و ندامت و پشیمانی را برای آن‌ها فراهم کرد. پس تلقی آن حقایق یا کلمات زمینه ساز توبه بوده. نمی‌توانیم بگوییم که حوا بدون تلقی توبه کرد، چه شد که حالت توبه برایش پیش آمد؟

سوال:

استاد: من مخصوصاً گفتم که در روایاتی که ربنا ظلمنا أنفسنا را به عنوان کلمات در ذیل این آیه معرفی کردند، هر دو این جمله را گفتند. آن کلماتی که آن‌ها گفتند این‌ها است. ما در روایات هم داریم و قبلاً آن‌ها را خواندیم.

سوال:

استاد: خیر اصلاً می‌گویند این کلمات و الفاظ را خدا به این‌ها تعلیم داد و هر دو آن را گفتند. اینکه هر دو گفتند، معلوم می‌شود که متلقی هر دو بودند. من روایتش را هم خواندم، این که جبرئیل آمد و به این دو نفر این‌ها را یاد داد. یعنی خود تعلیم این الفاظ و اینکه به سوی خدا برگردید این‌ها را بگویید، معلوم می‌شود که هر دو این‌ها را یاد گرفتند. منافات ندارد که برای حوا مفاهیم عادی باشد ولی آنچه را که آدم دریافت کرده فوق این‌ها باشد. من معتقدم که اختلاف مرتبه وجود

دارد و اینها قطعا یک چیز را تلقی نکردند. بسته به گنجایش وجودیشان یکی مفاهیم سطحی تری را تلقی کرده و دیگری مطالب عمیق تر.

«والحمد لله رب العالمین»